

تار و پود شعر در رشته ی ادبیات

صدرالدین انصاری زاده

s.ansari.poet@gmail.com

چکیده

این نوشتار با عنوان «تار و پود شعر در رشته ادبیات» طی یک بررسی تحلیلی و اندیشه محور با تذکر نسبت به توانایی های بی نظیر متون امروزی دانشگاهی که محصول قرن ها کوشش و توان فرسای و دقت ورزی گذشتگان و اساتید دوران اخیر است و با تکیه بر بازاندیشی و تازه سازی های نظام مند در این متون، و پیشنهاد راهکارهای قابل فهم و اجرا در مسئله ی بحران خیز تعریف شعر به ارائه ی تعریفی پویا با استفاده از عناصر اصلی شعر پرداخته که دامنه های کیفی - کمی حداقلی - حداکثری را شامل می شود. و می کوشد ضمن روشن کردن گستره کارایی آموزه های اصولی بیان، بدیع و معانی، به صورت بندی و تعیین جایگاه هر یک از علوم بلاغی در شناخت و واکاوی عملکردی شعر بپردازد. در نهایت مواد و شیوه دانشگاهی را تنها مرجع قابل وثوق در دانش و سنجش ادبی می شناساند.

واژه های کلیدی

واژه های کلیدی به تعداد حداکثر ۵ واژه

مقدمه

شعر چیست؟ آیا تعریف شعر ممکن است؟ به آن ها که فکر می کنند اگر شعر تعریف گردد تحدید می شود و اگر محدود شود دیگر شعر نیست چه بگوییم؟ اگر شعر گریز از آگاهی معمولی و رسمی است چگونه می شود آن را به بند آگاهی کشید و آیا این کار صحیح است؟ آیا سخن شاعرانه در رسای چیستی شعر حقیقی ترین تعریف است یا نیرنگ بارترین آن؟ وقتی نمی توانیم بگوییم چه چیزی شعر هست و چه چیزی شعر نیست آن گاه چگونه می توان درباره ی شعرتر بودن قضاوت کرد؟

پرسش های بسیاری پیرامون شناخت و ارزیابی شعر وجود دارد که بعضی از آن ها بسیار ارزشمند و هدایت گرانه اند و برخی تنها برای توجیه کاهلی و ادامه سوءاستفاده ی کارمندان عالم شعر به کار می آید. در همه ی زمینه ها هستند آدم هایی که دوست دارند وانمود کنند آشکارگی آگاهی دهنده بسیار دشوار یا غیرممکن است چون نمی خواهند بدانیم چه خبر است تا پس ناآگاهی ها و راز و رمز پردازی ها هر چه می خواهند انجام دهند.

گویا شعر هم از این قائله بی بهره نیست. هر جا که پول هست بخصوص پول کم حساب و کتاب نفت، گاه همه چیز به تیرگی می

گراید. ماه پیدا نباشد چه باک، باید آب گل آلود باشد تا برخی ماهی بگیرند. البته بعضی هم هستند که عدم دانش کافی آن ها را به تعریف گریزی و شناسایی ستیزی کشانده است.

بگذارید از همین ابتدا آشکار بگویم شعر تعریف و مشخصات دارد یعنی ناچار است که داشته باشد چون وجود دارد و هر چه که در عالم هست حد و حدود دارد. شعر بی انتها نیست که همه چیز را شامل شود. شعر در حال تغییر بی انتها و بی حد هم نیست که به شکل هر چیزی در بیاید. شعر همان طور که همه می دانیم و با آن موافق ایم و تردیدی هم نداریم یک «چیز» است. وقتی می گوییم شعر «چیز» است یعنی متعلق به جهان چیزهاست. یعنی می تواند به پرسش گرفته شد و ردیابی شود و تشخیص داده شود. هر چیزی که یک «چیز» باشد بیرون از آگاهی بشر نیست. البته این آگاهی بسیار پرنوسان است و دامنه ی وسیعی از شدت تا ضعف می گستراند اما به هر حال در آگاهی هست آنچه که در آگاهی نیست موجود هم باشد از ابتدا نمی دانیم هست یا نیست یا چیست و اصولاً هیچ سوالی درباره ی آن مطرح نشده است و به محض آنکه از آن سوالی بشود تبدیل می شود به یک «چیز». در حقیقت «چیز» حتی اگر یک جالی خالی باشد در انتظار پر شدن است و این ناچیزترین سطح آن است. مثل جواب یک مسئله ریاضی بسیار پیچیده در ذهن یک نابغه ی بزرگ ریاضی که پیش خودش می گوید: نمی دانم پاسخش چیست اما می دانم که یک «چیزی» هست. آیا به راستی تعریف شعر نیز به همین پیچیدگی است؟ جواب مسئله ای است که فقط در ذهن نوابغ می گذرد و آن نوابغ نیز فقط آگاه نسبت به جای خالی آن هستند؟ برخی شاید چنین گمان می کنند یا دست کم دوست دارند که چنین گمان کنند. اما حقیقت این است که آن «چیز» که ما به آن شعر می گوییم اگر نگوییم از ابتدای تاریخ ادراک بشر از جهان، اگر نگوییم از آغاز تکلم اولین نیایش ها، اگر نگوییم از متون مربوط به سه تا پنج هزار سال پیش اسناد قطعی آن را داریم [۱]، [۲]؛ لااقل می توانیم بگوییم این شعر فارسی که امروز هست بی شک بیش از هزار سال در میان فارسی زبانان سابقه دارد و فارسی زبان معمولی [در این جا انسان های ساکن در مناطق بسیار دورافتاده و غیرمعمول مراد نیستند] حتی اگر در تمام طول عمرش یک مصرع هم نشنیده باشد باز می داند که شعر یک «چیز» است و می تواند و حق دارد که به آن ببیند و از چیستی آن بپرسد. البته در طول نسل ها این اتفاق افتاده است و فارسی زبانان از خود پرسیده اند که شعر چیست؟